

# فرزندان انقلاب

## اینگونه بلعیده می شوند!

منصور زمانی

اصطلاحات و مفاهیمی که در طول جنگ سرد، علیه اتحاد شوروی، سوسیالیسم به کار گرفته شد، پس از پاشیدگی اردوگاه سوسیالیسم نیز در اشکال و بسته بندی‌های نوینی ادامه دارد. یکی از این ترفندها همسان سازی تاریخی انقلاب کبیر فرانسه با انقلاب سوسیالیستی اکتبر است. این کارزار حتی بخشی از ادبیات و هنر را نیز در بر گرفته است.

پس از این همسان سازی، رویدادهای هر دو انقلاب را در کنار هم قرار داده و با استفاده از انواع تبلیغات اصطلاح محیرالعقول "انقلاب فرزندان خود را می‌بلعد" را در اذهان جای می‌دهند. از جمله در باره انقلاب ۵۷ در کشور خودمان و جنایاتی که سرمایه‌داری بزرگ تجاری و ارتجاع مذهبی علیه انقلابیون مذهبی و غیر مذهبی مرتکب شده‌اند. جنایاتی که راه را برای حاکمیت آنها گام به گام هموار کرد.

طی تمام این سال، بر خلاف آنچه که در مطبوعات داخل کشور نوشته می‌شود و یا در ارتباط با آنچه که با آیت‌الله منتظری کردند و یا محاکمه عبدالله نوری در ایران نوشته و گفته می‌شد انقلاب فرزندان خود را نخورد، بلکه ضد انقلاب توانست توازن نیروهای را به سود خود چنان تغییر دهد که فرزندان انقلاب را **بلعد!** همانگونه که توده‌ای‌ها و دیگر انقلابیون و آرمان‌خواهان انقلابی را بلعید و برای بلعید طرفداران جنبش اصلاحات نیز درنگ نکرد!

ضد انقلاب تعریف و ماهیتی طبقاتی دارد. وقتی این تعاریف دقیق شود، آنوقت مشخص می‌شود که بر خلاف شعارهای رایج، بخش اعظم حاکمیت کنونی در جمهوری اسلامی ضد انقلابی است که بتدریج به قدرت دست یافته و انقلابیون و آرمان‌های انقلاب را بلعیده است. بنابراین، **ضد انقلاب** است که همیشه و در همه جهان انقلاب و انقلابیون را می‌بلعد، نه انقلاب!

در این ترفند تبلیغاتی، هرگز اشاره به آن نبرد اساسی در دوران پس از انقلاب‌های پیروز، که نبردی طبقاتی است و عمدتاً ناشی از مقاومت سرسختانه طبقه شکست خورده در مرحله اول پیروزی انقلاب‌هاست نمی‌شود.

مثلاً گفته نمی‌شود که انقلاب کبیر فرانسه فرزندان خود را نبلعید، بلکه شخصیت‌های انقلاب، با فائق آمدن ضد انقلابیون از طریق کودتای ضد انقلابی که در نهایت خود به بنیادریسم منجر شد و فرانسه را به دوران سلطنت باز گرداند از بین برده شدند. به گفته "مارکس" در هیجدهم برومر لوئی‌بناپارت، «آن‌ها نه تنها کاریکاتور ناپلئون سابق، بلکه خود ناپلئون سابق را به صورت کاریکاتور تحویل گرفتند. یعنی به همان صورتی که می‌بایست در نیمه قرن نوزدهم داشته باشد... به جای آن که جامعه محتوای نوین کسب کند، تنها دولت به کهنه‌ترین شکل خود، یعنی به سلطه عریان و بی‌پروای شمشیر و طیلسان بازگشت»

بنابراین، فرزندان انقلاب را انقلاب نبلعید، بلکه مخالفان طبقاتی آن انقلاب که ماهیتی ضد انقلابی داشت توانست برای دورانی، دوباره به حکومت بازگردد و انقلابیون را بلعید. تنها فرزندان انقلاب را نبلعید، بلکه کشتار وسیعی نیز از مردم کرد و آرمان‌های والای انقلابی را نیز بلعید!

وقتی در باره حوادث پس از انقلاب فوریه سال ۱۹۱۷ صحبت می‌شود و از "لوف" و "رودزیاتکو" و "کرنسکی" بعنوان فرزندان بلعیده شده انقلاب یاد می‌کنند، می‌کوشند این واقعیت را پنهان کنند که آنها می‌خواستند دستاوردهای انقلاب دمکراتیک-بورژوائی را بلعیده و نه تنها زمان را به عقب برگردانند، بلکه از فراروئی این انقلاب جلوگیری کنند.

تاریخ انقلاب اکتبر سرشار از فراز و نشیب‌ها، قهرمانی‌ها و حتی تراژدی‌هاست. فرازهای آن را می‌توان در جهش عظیم و تاریخی روسیه برای صنعتی شدن، گسترش فرهنگ تعاون در سراسر اتحاد شوروی سوسیالیستی، مقاومت در برابر ضد انقلابی که جنگ داخلی را به انقلاب تحمیل کرد، تقویت تاریخی روحیه ملی در کشور، پیروزی در جنگ میهنی و مقابله با تهاجم فاشیسم و یاری به خیزش‌های انقلابی در سراسر جهان برشمرد. بخش عظیمی از این جهش در دوران استالین - بویژه پیش و در دوران جنگ و بازسازی کشور بعد از جنگ - بوقوع پیوست، همچنان که **تراژدی تحمیل فضای بسته** به جامعه و حزب و تبعات خونین آن نیز در دوران وی اتفاق افتاد. اینها واقعیاتی است که در تاریخ جهان معاصر ثبت است، اما هرگز در هیچ رسانه امپریالیستی نمی‌توان کوچکترین اشاره‌ای به "فراز"های انقلاب اکتبر و دوران استالین - حتی پیروزی بر فاشیسم - پیدا کرد؛ در عوض "فروود"ها در اغراق آمیزترین حد خود همچنان تبلیغ می‌شود، تا با اندیشه‌های سوسیالیستی، انقلاب‌ها، جنبش‌های مردمی، فلسفه علمی و مغلوب جنگ سرد مقابله شود. در این تبلیغ خصمانه و آگاهانه، آنچه پیگیری می‌شود، کاشتن این بذر مسموم در جهان است، که "انقلاب، یعنی کشتار، یعنی تصفیه، یعنی جنگ، یعنی جلوگیری از آزادی، یعنی قحطی، یعنی جلوگیری از ابتکار فردی". اینکه همین تبلیغ‌کنندگان و هدایت‌کنندگان جهانی آن چه نقشی توانستند در تحمیل روش‌ها، تحمیل قحطی، محاصره اقتصادی، تقویت نیروهای ضد انقلاب، ترورها و انواع رویدادهای دیگر داشته‌اند هرگز مطرح نمی‌شود. آنچه برای تضمین ادامه حیات سرمایه‌داری و جلوگیری از اندیشه‌های انقلابی در سراسر جهان مطرح است، جا انداختن این شعار است که **"انقلاب، یعنی نابودی"**.

کارزار تبلیغاتی دیگری که بشدت در پی جا انداختن آن در اذهان عمومی‌اند، آن است که "هر انقلابی، سرانجام به پیروزی ضد انقلاب می‌انجامد".

در این کارزار نیز، بی وقفه پدیده‌های منفی سیستم بوروکراتیک حکومتی در اتحاد شوروی دوران پس از پیروزی در جنگ میهنی بزرگ شده و تبلیغ می‌شود. یعنی همان غفلت بزرگی برجسته می‌شود که حزب کمونیست روسیه نیز بدقت آن را بررسی کرده و ترهای آن، تحت عنوان "لحظه تاریخی رفرم در اتحاد شوروی چگونه از دست رفت" منتشر شد. (مراجعه کنید به شماره ۹۷ راه‌توده)

در اینجا نیز هرگز سخنی در باره توطئه‌ها و بهره‌گیری ضد بشری از مشکلات داخلی اتحاد شوروی و روسیه، توسط سرمایه‌داری جهانی برای یورش به تمام دستاوردهای انقلاب سوسیالیستی مطرح نمی‌شود. فاجعه‌ای که امروز در روسیه جریان دارد را به حساب پیروزی ضد انقلاب نمی‌گذارند، بلکه حاصل منطقی انقلاب و شکست آن می‌گذارند. شکستی که در بخش دیگری از کارزار تبلیغاتی خود، آن را نیز اجتناب ناپذیر تبلیغ می‌کنند. یعنی **"شکست انقلاب‌ها!"**

"تغییر توازن نیروها" نیز یکی دیگر از شعارهای تبلیغاتی است که بویژه پس از درهم پاشیدن اتحاد شوروی باب شده‌است. رسانه‌های امپریالیستی و نئوریسین‌های آن می‌کوشند نام "ضدانقلاب" را از صفحات نشریات و تاریخ حذف کنند و به همین دلیل نام جدیدی برای آن یافته‌اند: **"تغییر توازن نیروها"**

بدین ترتیب کوشش می‌شود مردم به این نکته بسیار مهم و محوری توجه نکنند و یا اگر توجه دارند بتدریج جایگزین امپریالیستی آن را پیدا کنند، که آنچه انقلاب را به زانو در آورده همان ضد انقلابی است که با انقلاب از صحنه حکومتی و بعنوان طبقه حاکمه رانده شده بود. اینکه این ضد انقلاب به صحنه حکومت بازگشته چگونه می‌کوشد جبران سال‌های از حکومت برکنار بوده خویش را جبران کند، شکل این بازگشت به حکومت را تعیین می‌کند، نه ماهیت آن را! مثلاً در اتحاد شوروی سرمایه‌داری به قدرت بازگشته، غارت و جبران مافات را با برقراری سیستم مافیائی حکومت توأم کرده است، اما این سیستم مافیائی نیز در خدمت

طبقه به حاکمیت بازگشته است. یعنی طبقه شکست خورده از انقلاب اکتبر، بعنوان نیروی ضد انقلاب. بنابراین آنچه با یورش روبرو شده "انقلاب" به مفهوم گامی بلند در جهت تکامل مناسبات اجتماعی- طبقاتی و آنچه پیروز شده "ضد انقلاب" است. کارزار تبلیغاتی امپریالیسم می‌کوشد این مفاهیم بدین گونه نه تنها مطرح نشود، بلکه به تاریخخانه‌های اذهان نیز رانده شود.

حال ببینیم در ادامه جنگ سرد علیه کشورهای سوسیالیستی سابق، که اکنون به کارزاری دقیق‌تر و مدرن‌تر علیه انقلاب، اندیشه‌های انقلابی و مبارزاتی سوسیالیستی تبدیل شده، در باره "جنگ" چه گفته می‌شود.

در اینجا نیز با بهره‌گیری از تجربه‌ای که از دوران جنگ سرد علیه اتحاد شوروی باقی مانده است، ابتدا اینگونه گفته و تبلیغ می‌شود که مقاومت اتحاد شوروی سوسیالیستی در برابر فاشیسم، نه یک جنگ میهنی و برای دفاع از انقلاب و سوسیالیسم، بلکه جنگی "ژئوپولتیکی" بود! همین تبلیغ را در باره جنگ داخلی تحمیلی به انقلاب اکتبر نیز می‌کنند و تشکیل اتحاد شوروی، مرکب از خلق‌ها و کشورهای مختلف را نیز حل مسلمانانه مشکلات ژئوپولتیکی منطقه تبلیغ می‌کنند.

آنها بدین ترتیب ادامه جنگ و برپائی جنگ در میان خلق‌ها و حتی میان کشورهای تازه تاسیس بعد از فروپاشی اتحاد شوروی را امری طبیعی برای حل مشکلات ژئوپولتیکی تبلیغ می‌کنند. همچنان که در عراق و کشورهای مختلف افریقائی که در آتش جنگ داخلی می‌سوزند تبلیغ می‌کنند.

در بخش دیگری از این تبلیغ، ماهیت طبقاتی جنگ‌ها، حتی دو جنگ بزرگ جهانی انکار می‌شود و با اشاره به برخی اندیشه‌های استالین که جنگ‌های آینده را نه طبقاتی، بلکه ژئوپولتیکی ارزیابی می‌کرده است، جنگ‌های تجاوزکارانه کنونی در پهنه ۵ قاره جهان که سرمایه‌داری بزرگ و امپریالیستی در همه آنها دست داشته و رقابت‌های غارتگرانه کشورهای امپریالیستی برای تقسیم جهان در برافروختن آنها سهم عمده دارد را حل مسلمانانه مشکلات ژئوپولتیکی معرفی می‌کند.

این تحریف از نوشته‌ها و نظرات استالین درباره جنگ در حالی صورت می‌گیرد که پیام تاریخی استالین در همان آغاز تجاوز ارتش هیتلری به خاک اتحاد شوروی در تاریخ ثبت است. او در پیام خود در ۳ ژوئیه سال ۱۹۴۱ جنگ علیه تجاوز فاشیستی را یک جنگ میهنی اعلام داشت و وظیفه نهائی این جنگ میهنی را آزاد کردن نه تنها مناطق موقتا به غنیمت گرفته شده از اتحاد شوروی توسط فاشیسم، بلکه همه کشورهای اروپا که توسط فاشیسم به اسارت گرفته شده بودند اعلام داشت. این پیام ظاهر ژئوپولتیکی دارد، اما هرگز ماهیتی را در بر نداشت که امروز تئوریسین‌های امپریالیسم جهانی آن را برجسته کرده و جنگ‌های قومی و منطقه‌ای را پشت آن پنهان کرده‌اند. اسپانیا، ایتالیا، فرانسه و کشورهای اروپای شرقی که زیر چکمه فاشیسم رفته بودند، با شکست آلمان هیتلری از چنگال فاشیسم نجات یافتند، ولی هرگز ضمیمه خاک اتحاد شوروی نشدند تا مشکلات ژئوپولتیکی اتحاد شوروی حل شود. در تعدادی از این کشورها، از درون مقاومت ضد فاشیستی، مبارزات کارگری و علیه سرمایه‌داری داخلی که نقش متحد طبیعی فاشیسم و آلمان هیتلری را بازی کرده بود بنا به خواست و اراده مردم احزاب سوسیالیست قدرت حکومتی را بدست گرفتند و بصورت طبیعی در یک بلوک، با اتحاد شوروی، علیه سرمایه‌داری امپریالیستی و توطئه‌های آن متحد شدند، اما این امر را هرگز نمی‌توان به حساب حل مشکلات ژئوپولتیکی، گذاشت! نجات جهان از چنگال فاشیسم که اتحاد شوروی و خلق‌های آن برای این پیروزی تاریخی بهای سنگینی پرداختند، هرگز مفهوم جنگ‌های شبه فاشیستی را ندارد که امروزه امپریالیسم جهانی به خلق‌های گوشه و کنار جهان تحمیل کرده است. جنگی که کشور آلمان را نیز از زیر یوغ فاشیسم هیتلری بیرون کشید، جنگ ملتی علیه ملتی دیگر نبود.